

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه بیست و یکم، ۶ آبان ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه/مسائل بورس /ادله شخصیت حقوقی

1- حدیث اخلاقی (استقامت مؤمن)

1.1- میزان استقامت مؤمن

حدیث امروز یکی از فرمایشات کشف حقایق، امام صادق علیه السلام است. هم در سفینه البحار و هم در بحار است و هم در مجامع روایی دیگر است. این فرمایش گران سنگ حضرت که روش سیر و سلوک و تخلق و اخلاق را هم به همه پیروان شان می آموزند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر گفتیم که حقیقت صراط مستقیم هستند؛ خودشان فرمودند: «نحن الصراط المستقیم»؛ [1] کسانی که در این راه باشند، هدایت خاص دارند.

فرمایش حضرت این است:

«إن المؤمن أشد من زبر الحديد، إن زبر الحديد إذا دخل النار تغیر و إن المؤمن لو قتل ثم نشر ثم قتل لم يتغير قلبه [2].»

سبحان الله؛ چقدر حدیث عجیبی است! از لطافت های این حدیث، تشبیه سیر و سلوک مؤمن، به پاره آهن است. حضرت می فرماید: «إن المؤمن»، با حرف تحقیق که شکی نیست که انسان اهل باور و معتقد، سخت تر از پاره آهن است. حضرت استدلال می آورند که چرا مؤمن «أشد من زبر الحديد»، سخت تر از آهن و فولاد است؛ دلیل حضرت این است که «إن زبر الحديد إذا دخل النار تغیر»؛ آهن و فولاد وقتی داخل کوره آتش برود، تغییر می کند؛ آهن به این زمختی، سرخ می شود و نرم می شود و قابل تغییر است. حضرت در فرمایش دوم با این می فرمایند: «إن المؤمن لو قتل»؛ مؤمن اگر کشته شود، دوباره زنده شود و دوباره کشته شود، «لم يتغير قلبه»؛ قلب او تغییر نمی کند؛ شاید جسمش خدای نکرده، مثله شود؛ ولی روحیه و قلبش تغییر نمی کند و عوض نمی شود. تشبیه دیگری که انسان مؤمن از کوه هم محکم تر است؛ کوه ها با تیشه خورد می شود، ولی انسان مؤمن با هیچ چیزی خورد نمی شود. این بیان از این است که انسان مؤمن دارای یک استقامت ویژه و خاص است؛ دارای یک حقیقتی است که حقیقتش تغییر و تبدل ندارد.

1.2- نمونه هایی از استقامت مؤمنین در صدر اسلام

نمونه‌هایی از این عدم تغییر در شکنجه‌های مسلمانان صدر اسلام است. عمارها و یاسرها و بزرگان دیگر، حتی زن‌های مقاومی مانند سمیه‌ها. و در تاریخ کربلا مشاهده بفرمایید که نمایشگاه مؤمن‌های «أشد من زبر الحديد» است. اگر قرار باشد بهترین اصحاب وفادار را به تعبیر حضرت امام حسین علیه‌السلام نشان داده شود، حضرت فرمودند: اصحاب من هستند. [3]

ان شاء الله ما بتوانیم با اقتدا به سیره مؤمنان با صلابت که مؤمن پابرجاتر از کوه‌ها و آهن‌ها است، حداقل استقامت علمی و عملی را تمرین و تمرن کنیم. و با این ورزش علمی و عملی‌مان بتوانیم حداقل مانند بزرگان باشیم؛ اگر نمی‌توانیم آن صلابت را داشته باشیم؛ لست من الصالحین اما أحب الصالحین. یا لیتنا کنا معکم فافوز فوزا عظیما. ان شاء الله ما پا برجا باشیم و به مراتب کمالیه برسیم. رزقنا الله إيانا و إیاکم.

2- خلاصه جلسه گذشته

رسیدیم به این جهت که ما بورس را بازار می‌دانیم؛ بازاری که در آن، معاملات مختلفی صورت می‌گیرد و اشیای مختلفی در آن خرید و فروش می‌شود. و ما بورس را هم نماد یک بازار می‌دانیم. و همان مکاسب و متاجری که در روایات ما است، به این نتیجه رسیدیم که شاید برخی از عناوین اجتماعی و فقهی به طور کامل در گذشته نباشد، ولی شالوده و اساس آنها و نمونه نازل آنها در گذشته بوده است. ادله را شامل بورس می‌دانیم و قاعده عدم اختلال به نظام را هم مطرح کردیم. سیره عقلاییه هم مؤید بورس است. سیره عقلاییه اگر به امضای شارع برسد، شکی در حجیتش نیست. اگر ثابت شود که شارع مقدس ردعی ندارد، باز هم حجت است. در قسمتی که عدم ردعش هم ثابت نشود، باز حجت است؛ چون شارع خارج از عقلای عالم نیست. ما نقل کلام به عقود و معاملات جدید می‌کنیم؛ نمونه‌های مختلف دارد؛ بورس یک جهتش است. می‌بینیم ما نمی‌توانیم ثابت کنیم که شارع، ردعی دارد. اگر ردع شارع ثابت می‌شد که چه بهتر؛ یعنی اگر شارع، منع برخی معاملات بورس را داشت؛ مثل بعضی از معاملات بورس که جزء معاملات مصرحه ممنوعه باشد، جایز نیست؛ ولی اصلش چیز دیگری است.

3- شمولیت بورس تحت عنوان حقوق

ما اساس مسائل بورس را بر اساس حق می‌دانیم. همان‌طور که عین و منفعت قابل تبدیل و تبادل و مبادله است، حق را هم قابل مبادله می‌دانیم؛ البته حقوقی که قابلیت مبادله را داشته باشد.

4- اقسام حقوق در مکاسب شیخ ره

به فرموده جناب شیخ در مکاسب، برخی حقوق و نسبت‌ها است که خودشان شایستگی مبادله ندارند؛ مثل: حقوقی که قابل معاوضه نیستند، یا حقوقی که قابل اسقاط نیستند؛ مانند: حق ولایت و حضانت، [4] و حتی حق حیازت؛ اینها برای اشخاص خاصی ثابت است.

5- جواز مبادله با امور اعتباری

در بحث معاملات، نظرمان این است که آنچه مالیت و ارزش داشته باشد، قابل مبادله می‌دانیم؛ چه اموال و اشیای فیزیکی باشد که تحیز و تملک را می‌پذیرد، چه اعتبار و چه ما فی الذمه باشد؛ یعنی هر کجا ثبوت الحق و ارزش آن قابل مالیت باشد، قابل مبادله است؛ لذا هر جا «من له الحق» و «من علیه الحق» صدق کند، می‌توان برایش ارزش گذاری کرد. ما حق را به تشخص می‌دانیم. گفتیم حق، نسبت است؛ نسبتی که با ملکیت و با سلطنت، قابل جمع است. هر کجا که عنوان شخص، صادق باشد، ما نظرمان این است که می‌شود ارزش گذاری کرد و معاملات را صورت داد؛ این شخص بر دو قسم است: شخص حقیقی و شخص حقوقی.

6- منظور از شخص حقیقی در بحث

شخص حقیقی، جایی است که شایستگی‌ها و اوصافی که صادر می‌شود و همراهی می‌کند، به انسانی یا فردی از افراد تعلق گیرد؛ یعنی شخص حقیقی، موضوع معاملات باشد. در این قسمت شکی نداریم که متبایعین و متعاقدین که در اخبار آمده است، انسان می‌تواند عاقد و بایع و مشتری باشد؛ در صلاحیت آن شکی نیست؛ در معاملاتی که عقلاً انجام دهند و برای آنها باشد، شکی نیست.

7- منظور از شخص حقوقی در بحث

بحث در شخصیت‌های حقوقی، جایی است که نسبت حق به افراد نیست؛ به آن چیزی است که یک حقی برایش ثابت شده است؛ حال اعم از اینکه این حق از موجود زنده باشد، یا غیر زنده. بحثی است که در مبانی فقهی اگر کسی شخصیت قانونی یا حقوقی بود، خاص انسان است و یا برای غیر انسان هم ثابت است؟

8- جدید نبودن بحث شخصیت حقوقی

برخی معتقدند شخصیت‌های حقوقی، عنوان مستحدث در مسائل فقهی است؛ نظرشان این است که اینها جزو مسائل جدید الورد در فقه و حقوق اسلامی ما است. جایی که شخصیت حقوقی مبادله می‌کند در شرکت‌ها و مانند آنها، این را جزء مسائل مستحدثه می‌دانند.

ما با کمال معذرت از این بزرگواران، این را به سبک جدید از مسائل مستحدثه می‌دانیم؛ شرکت‌هایی که گاهی حضور مجازی دارند، نه فیزیکی. حضور مجازی هم باید بحث کنیم آیا حضور فیزیکی است یا نه؟ و حضور فیزیکی، آیا جسم فرد باید باشد، یا ابزار او و یا فرمان او کافی است؟

ما عرض مان این است که بحث حقوقی به عنوان اصل مطلب، در آیات و روایات ما آمده است.

9-ادله مربوط به شخصیت حقوقی

10-آیات

سوره مبارکه انفال:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرُّسُولِ﴾؛ [5]

در این عنوان، انفال برای خدا و رسول است. اینکه برای رسول است، آیا شخصیت حقیقی رسول است، یا حقوقی؟ شخصیت حقوقی رسول مکرم اسلام مطرح است. پس عنوان شخصیت حقیقی و حقوقی، هر دو مستند دلیل لفظی در آیات و روایات داریم.

این روایات هم تفسیر «یسئلونک عن الأنفال» است؛ مرحوم صاحب وسائل در ج ۹ از جلد‌های جدید در کتاب خمس، بآبی دارند تحت عنوان «أبواب الانفال و ما یختص بالامام علیه السلام»؛ این حقوقی است.

تعرف الأشياء بأضدادها؛ شخصیت حقوقی را طور دیگری معنا کنیم؛ بگوییم شخصیت حقوقی شخصیتی است که اگر شخص نباشد، ماترک آن برای کسانی است که تشخص حقوقی دارند، نه تشخص حقیقی.

11-معنای تشخص در لغت

ماده تشخص و تشخص

«شَخَصَ الشَّيْءُ وَالْحَاءُ وَالصَّادُ أَصْلٌ وَاحِدٌ يَدُلُّ عَلَى ارْتِفَاعٍ فِي شَيْءٍ. مِنْ ذَلِكَ الشَّخْصُ، وَهُوَ سَوَادُ الْإِنْسَانِ إِذَا سَمَّا لَكَ مِنْ بُعْدٍ. ثُمَّ يُحْمَلُ عَلَى ذَلِكَ فَيُقَالُ: شَخَصَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ. وَذَلِكَ قِيَاسُهُ. وَ مِنْهُ أَيْضًا شُخُوصُ الْبَصَرِ. وَيُقَالُ: رَجُلٌ شَخِصٌ وَامْرَأَةٌ شَخِصَةٌ، أَي جَسِيمَةٌ. وَمِنْ الْأَبَابِ: أَشَخَصَ الرَّامِي، إِذَا جَارَ سَهْمُهُ الْغَرَضَ مِنْ أَعْلَاهُ، وَهُوَ سَهْمٌ شَاخِصٌ [6].»

شخص و شخص و شخصیت: ماده اصلی در کتب لغت اصیل دلالت می کند بر «اصل واحد يدل على ارتفاع في شيء من ذلك الشخص. «هر صفتی که و هر گونه امتیازی که یکی را از دیگری امتیاز دهد، به آن شخصیت می گویند.

عبارت مقایس اللغة:

«و هو السواد الإنسان إذا سما لك من بعد ثم يحمل على ذلك فيقال شخص من بلد الى بلد و ذلك قياسه و أيضا شخوص البصر و يقال رجل شخيص و امرأة شخيصة أى جسيمة»
گاهی از یک جمعیت، یک نفر برانزده می شود و تشخص می یابد؛ به انسانی هم که تشخص جسمانی داشته باشد، شخیص می گویند.

«و من الباب أشخص الرامى إذا جاز سهمه الغرض من أعلاه و هو سهم شاخص»

سهم شاخص یعنی از میان مشارکین دیگر، قسمتی از آن رشد کرده است و بالا آمده است؛ می شود سهم شاخص؛ این برای بورس لازم است. در بورس، هم معیار شاخص داریم و هم معیار شخصیت.

ما عرض مان این است با توجه به لغات اصیل عربی که شخصیت اعم از حقیقی و حقوقی است؛ و شخصیت حقوقی هم در روایات داریم. در شخصیت حقوقی، اموال به عنوان شخص حقوقی که دارای خصوصیت و منصب است، مبادله می شود، نه به عنوان شخص حقیقی شیء.

12-روایات مربوط به شخصیت حقوقی

«أبواب الأنفال وما يختص بالامام»

«1 باب أن الأنفال كل ما يصطفيه من الغنيمة وكل أرض ملكت بغير قتال وكل أرض موات ورؤوس الجبال و بطون الأودية والآجام وصفايا الملوك، وقطائعهم غير المغصوبة وميراث من لا وراث له وما غنمه المقاتلون بغير اذنه»

12.1-روایت اول

«محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب أو قوم صالحوا أو قوم أعطوا بأيديهم وكل أرض خربة و بطون الأودية فهو لرسول الله صلى الله عليه وآله وهو للامام من بعده يضعه حيث يشاء [7].»

این روایت صحیح است.

هر کجا دوست داشتند، مصرف می‌کنند. انفال برای امام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ مال شخصی نیست.

12.2-روایت دوم

«وعنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن زرارة قال: الامام يجري وينفل ويعطي ما يشاء قبل أن تقع السهام، وقد قاتل رسول الله صلى الله عليه وآله بقوم لم يجعل لهم في الفئ نصيبا، وإن شاء قسم ذلك بينهم [8].»

این عنوان، شخصیت حقوقی می‌شود، نه شخصیت حقیقی. حتی در روایت سوم است که وارث «مَنْ لا وارث له» ولی و امام و حاکم شرع است؛ این هم شخصیت حقوقی است، نه حقیقی.

12.3-روایت سوم

«وعنه، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: السرية يبعثها الإمام فيصيبون غنائم كيف يقسم؟ قال: إن قاتلوا عليها مع أمير أمره الإمام عليهم أخرج منها لله وللرسول، وقسم بينهم ثلاثة أخماس وإن لم يكونوا قاتلوا عليها المشركين كان كل ما غنموا للإمام يجعله حيث أحب [9].»

12.4-روایت چهارم

«وعنه، عن أبي جعفر، عن محمد بن خالد البرقي، عن إسماعيل بن سهل، عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وسئل عن الأنفال فقال: كل قرية يهلك أهلها أو يجلون عنها فهي نفل لله عز وجل، نصفها يقسم بين الناس، ونصفها لرسول الله صلى الله عليه وآله فما كان لرسول الله صلى الله عليه وآله فهو للإمام [10].»

این جمله «فما كان لرسول الله صلى الله عليه وآله فهو للإمام»، مورد استشهاد ما است؛ حضرت فرمودند: این نفل است که برای خدا است و نصفش را بین مردم تقسیم کنند و نصفش برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است و آن چه که برای حضرت است، برای امام است.

این هم مربوط به شخصیت حقوقی رسول و امام علیهما السلام است نه شخصیت حقیقی ایشان.

12.5-روایت پنجم

«وعنه، عن أبي جعفر، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال: سألته عن الأنفال فقال: كل أرض خربة أو شئ يكون للمملوك فهو خالص للامام وليس للناس فيها سهم، قال: ومنها البحرين لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب[11]».»

12.6-روایت ششم

«وعنه، عن إبراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى، عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سمعه يقول: إن الأنفال ما كان من أرض لم يكن فيها هراقة دم أو قوم صولحوا وأعطوا بأيديهم، وما كان من أرض خربة أو بطون أودية فهذا كله من الفئ والأنفال لله وللرسول، فما كان لله فهو للرسول يضعه حيث يحب[12]».»

این روایت هم مهم و صحیح است.

هر کجا خواستند استفاده می کنند.

با کمال صراحت عرض مان این است که شخصیت حقوقی یا اعتباری در مجامع روایی ما و آیات و روایات ما وجود دارد.

13-لزوم توجه به بعضی از عناوین فقهی

این عناوین را مستحضر باشید و به آن توجه داشته باشید:

عنوان حقیقت، شخصیت، اعتبار، ماهیت حق، ملک، سلطنت، حکم، عهده و ذمه.

ان شاء الله این عناوین را خواهیم رسید. ما عرض مان این است که همه اینها مصادیق شرعی دارند؛ علاوه بر اینکه مصادیق عرفی و عقلایی دارند، نه عقلی؛ چون بین عقلایی و عقلی فرق است؛ به عبارت بهتر همان طور که شخصیت حقیقی در عرف عقلا داریم، شخصیت حقوقی هم داریم.

برای عناوین فقهی در شخصیت حقوقی به این عناوین مراجعه کنید:

عنوان وصیت و عنوان وقف:

14-نمونه ای از وقف برای شخصیت حقوقی

یکی از مسائل وقفی که داریم، وقف برای اشیاء است؛ مثلاً کسی کتابخانه ای دایر کرده است؛ مانند: کتابخانه مدرسه فیضیه، کتابخانه علامه امینی در نجف یا آیت الله العظمی مرعشی،

برای بقای کتابخانه چیزی وقف می‌کند؛ تمام علما می‌گویند: این وقف، صحیح است؛ این معنای اثبات شخصیت حقوقی است؛ به دلیل ملازمات مسائل فقهیه.

15- شخصیت حقوقی به جهت جزء مسائل مستحدثه است و به جهت نیست

اصرار بر این دارم که برخی می‌گویند: شخصیت‌های حقیقی، شخصیت‌های مستحدثه نیستند؛ ولی شخصیت‌های حقوقی را جزو عناوین مستحدثه می‌دانند؛ عرض ما این است که جزو عناوین مستحدثه نیست؛ شکل بسیط و نمونه‌های دیگرش را در آیات و روایات داریم، باید تنقیح مناط یا الغای خصوصیت کنیم، یا تنقیح موضوع کنیم.

با کمال معذرت از همه کسانی که می‌گویند اینها جزء مسائل مستحدثه استند، عرض ما این است که اینها جزو مسائل مستحدثه نیستند؛ چون نمونه‌هایش را داریم و هستند؛ چون با این کیفیت امروزی در گذشته‌ها نبوده است.

16- اقسام شخصیت حقوقی

1) شخصیت حقوقی اشیاء؛ مانند مثالی که زدیم یا وقف و وصایت؛ وکالت را هم می‌رسیم. ما به این نتیجه رسیدیم که قراردادهای اولیه بورس در عنوان وکالت دخیل استند؛ مفصل وارد می‌شویم. وصیت یا وقف می‌کند برای اشیاء یا حیوانات؛ کاملاً وقفش هم صحیح است. شخصیت حقوقی غیر ذوی العقول مثل حیوانات مثلاً برای اسب مسابقه‌ای، چیزی را وقف یا وصیت می‌کند؛ نمونه‌هایش را در روایات داشتیم که عرض کردیم از قدیم، مالکیت برای کعبه و معابد، مسلم بوده است.

2) برای ذوی العقول باشد؛ مانند: وقف برای ذریه.

17- فقیر و مسکین دو نمونه از شخصیت حقوقی

خدا رحمت کند مرحوم سید رضوان الله علیه؛ ایشان در عروه در اصناف مستحقین زکات در قسم‌های اول می‌فرمایند: «الأول و الثانی الفقیر و المسکین [13]». «همه فقهاء در این جهت اجماع دارند که وقف برای فقرا و مساکین صحیح است. می‌توانیم بگوییم اینها شخصیت‌های حقوقی هستند که دارای افراد هستند و شخصیت حقیقی هم دارند.

بحثی است که عناوین فقهی، برای شخصیت‌های حقوقی است که حقیقی هستند یا اینگونه نیست؛ حقوقی که حقیقی نباشد، مانند: دولت‌ها یا برخی مراکز و مؤسسات. «من له الحق» و «من علیه الحق»، گاهی بر اساس اعتبارات است؛ بحثی است که اعتبار بر اساس تملیک و تملک است یا خیر؟

18- نتیجه

شخصیت حقیقی و حقوقی، هر دو جزو مسائل اسلامی ما است و جزو مسائل مستحدثه به معنای کامل مستحدث نیست؛ نمونه‌هایش را در گذشته داشتیم؛ مانند: وصیت و وقف برای افراد و اشیاء. بحث در شخصیت‌های حقوقی مانند شرکت‌ها است که باید بحث کنیم. باید در خصوصیات شرکتهای در بورس و معاملات در بورس وارد شویم که من له الحق و من علیه الحق کیست. شخصیت حقوقی در مجامع آیات و روایات، خصوصیاتش آمده است. انفال و اینکه برای امام است، شخصیت حقوقی دارد. ثمره‌اش در این ظاهر می‌شود که اموالی که دست امام بود، ارث برده نمی‌شود؛ ولی به ارث ولایی منتقل می‌شود؛ این فرق بین شخصیت حقیقی و شخصیت حقوقی است.

[1] تفسیر القمی، القمی، علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۶۶.

[2] سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار، القمی، الشیخ عباس، ج ۱، ص ۱۴۷.

[3] إِبصار العین فی أنصار الحسین علیه السلام، السماوی، الشیخ محمد، ج ۱، ص ۱۲.

[4] کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری) ط تراث الشیخ الأعظم، الشیخ مرتضی الأنصاری، ج ۳، ص ۸.

[5] انفال/سوره ۸، آیه ۱.

[6] معجم مقائیس اللغة، ابن فارس، ج ۳، ص ۲۵۴.

[7] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۹، ص ۵۲۳، أبواب الأنفال و ما یختص بالإمام، باب ۱، ح ۱، ط آل البيت.

[8] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۹، ص ۵۲۳، أبواب الأنفال، باب ۱، ح ۲، ط آل البيت.

[9] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۹، ص ۵۲۴، أبواب الأنفال و ما یختص بالإمام، باب ۱، ح ۳، ط آل البيت.

[10] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۹، ص ۵۲۶، أبواب الأنفال و ما یختص بالإمام، باب ۱، ح ۷، ط آل البيت.

[11] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج ٩، ص 6٥٢، أبواب الأنفال و ما يختص بالإمام، باب ١، ح ٨، ط آل البيت.

[12] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج ٩، ص ٥٢٦، أبواب الأنفال و ما يختص بالإمام، باب ١، ح ١٠، ط آل البيت.

[13] العروة الوثقى - جماعة المدرسين، الطباطبائي اليزدي، السيد محمد كاظم، ج ٤، ص ٩٧.